

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_226403

UNIVERSAL
LIBRARY

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ يَدْعُونَ إِلَهُاتِهِمْ كَمَا دَعَا أَوْلِيَاءُ الْإِنْسَانِ

حَوَالِ الْقَدِيمِ

فِي مَعْرِفَةِ تَابِعِ الْعَالَمِينَ

مَنْشُورِيَّةٌ

حضرت علامہ محمد تبریزی ششتری رحمۃ اللہ علیہ

سلسلہ مطبوعات مجلس علمی نوبہ

(۱۳۵۱ھ)

دہلی وصال نشتر ۲۰۲۰ء
مطبوعہ پرنٹرس جنوبی پٹی (انڈیا)

فهرست مضامین ساله حق‌التقین فی معرفه رب العالمین

صفحات
۳

باب اول در ظهور ذات حق و بیان مقام معرفت

۶

باب دوم در ظهور صفات حق تعالی و بیان مقام علم

۱۳

باب سوم در بیان مظاهر و مراتب آن و بیان مبدء

۱۸

باب چهارم در وجوب وحدت او تعالی

۱۵

باب پنجم در ممکن الوجود و کثرت

۲۰

باب ششم در تعین و حرکت و تجزوات

۲۵

باب هفتم در حکمت تکلیف و جبر و مقدر

۲۹

باب هشتم در معاد و بیان جبر و نشرو حقیقت فنا و بقاء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه أجمعین، اے پیدائش
 از ہر پیدائش آشکارا تر از ہر ہویدکے، پیدائش تو با نہانی سازگار و نہانی تو
 چون پیدائش آشکارا، نہ پیدائش تو از نہانی میان، و نہ نہانی تو از پیدائش تو
 اے ہستی کہ بیخ نیستی درستی تو فرو نیاید و بیخ نیستی ہستی تو انشاید، نسبت ہستی تو
 با ہستی ہا کل تو مہوئی نشان، و نسبت نیستہا با ہستی تو مہوئی نشان، و نسبت نیستہا با ہستی تو
 یگانگی تو در ازل و ابد بر یک قرار، منزہ و مبرا از اضافت و نسبت اندک بسیار،
 آن کیست کہ ترا داند تا بر تو ثنا خواند، ہم پاس تست کہ حضرت عزت ترا سزاوار
 است و ستائش تست کہ در جناب تو بر کار راست و درود و سلام حضرت پاک پاکان
 حضرت تو بروان حامد انت کما اثنیت علی نفسك و شاید ما رمیت اذ رمیت،
 نقطہ بدایت جمال کنت نبیا و آدمین الماء و الطین و زبدہ نہایت کمال
 و لکن رسول الله و خاتم النبیین ناظر لقد رأی من آیات ربہ الکبریٰ، و
 سابع فادحی الی عبدہ ما اوحی، محرم سرائی اسرار صد صفہ صفا محمد مصطفیٰ صلی
 اللہ علیہ وسلم و صد ہزاران ہزار آفرین بر اہل بیت پاک و پاک آئین یاران کزین

که صنف نشین و صنف گزین ولایت اندباد - لے جان عزیز این کتاب که سومی است
 بحق الیقین فی معرفۃ رب العلمین حضرت عزت از خزینہ غیب برین صنیف مسکین
 کرامت فرموده مثل برہشت باب بازائی بہشت در بہشت و ہر بابے از و مثل جفت یاق
 و دقالت و لطائف است و ترتیب باہا این است -

باب اول در ظہور ذات حق توہ بیان مقام معرفت - باب دوم در ظہور صفات حق
 تبارک و تعالیٰ و بیان مقام علم - باب سوم در مظاہر و مراتب آن و بیان مبدء
 باب چهارم در وحدت و وجوب او تعالیٰ باب پنجم در ممکن الوجود و کثرت - باب ششم
 در تعین و حرکت و تجدذات - باب ہفتم در حکمت تکلیف و جبر و قدر - باب ہشتم در معاد
 و بیان حشر و نشر و حقیقت فنا و بقا -

یر صاحب بصیرت پوشیدہ نیست کہ بہر جملہ شکلات و معضلات نظری فی مادہ
 اختلاف موجد و محکم و حکیم منحصر است درین ابجاث کہ از فضل باری تعالیٰ این ابجاث
 بر سبیل اجمال درین کتاب بجدیقین رسید بر وفق نقل و عقل و ذوق و بتصدیق ہر حقیقتی
 از حقایق و اثبات ہر دعویٰ از دعاوی و دو گواہ عقل و نقل یعنی برہان عقلی و واضح
 و قرآن ناطق قابل گشتند بر سبیل عموم مطالو کنند بعد از تحصیل علوم عقلی و نفسی و استعداد
 این نوع علم از ذوقیات و دیگر شرطیجہ بدیابطن است از امو عادی و خلاصہ از تقلید
 و ترک شکوک و من الناس من یجادل فی اللہ بغیر علم اللہ و تعصب من اصدلہ اللہ علیہ
 و تامل بسیار در ہر بحثی از ابجاث کہ در الفاظ غایت اختصار اختیار آمدہ و بعضی از معانی

سروا خفا مقصود، وَاللَّهُ يَجْعَلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ -

باب اول در ظهور ذات و وجود حضرت عزت تعالی و تقدس که مقام معرفت است
شکل بر حقیقت یاق -

حقیقت هستی حق تبارک تعالی پیدا تر از استیها است که او بخود پیدا است و پیدا
هستهبابدوست الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ،

حقیقت، دلیل هستی او حقیقت جزاوست که هیچگونه کثرت را با هستی او راه نیست
و دلیل را از هستی او ناگزیر بود او لَمْ يَكُفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -

حقیقت، هستی او تعالی نماینده خود است که نمایندگی حقیقی جزا هستی نیاید انی الله
شَكَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ -

حقیقت هر نفسی که هست بضرورت بقوت بالفعل بدارک هستی خود است بَلِ
الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَأَنْ مَسْلُومٍ أَدْرَاكٍ هَسْبِيَ مُطْلَقٍ است که عام روشن تر
از خاص بود فَوَقَى أَنْفُسَكُمْ أَفَلَا تَبْصُرُونَ -

حقیقت ادراک هستی حق که اعرف و اظهر است مقدم بر ادراک نفس که نفس از
عالم امر است وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وازین جهت نیسان حق را مستلزم نیسان نفس
فرموده که نیسان بعد از معرفت بود نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَهُمُ أَنْفُسَهُمْ - تمثیل ادراک مبصر
بی واسطه نوری دیگر چون شمع صورت نمند و با آنکه شمع از غایت ظهور در آن حالت
غیر مری نماید تا طائفه نفی وجود آن میکند نوری که بواسطه ادراک شمع بود بر آن تمایس

شعید
از هستی ناگزیر

باید کرد نور علی نور هدی الله لنورهم من یشاء، تبصره معرفت حق تعالی
 ذوات انسان را فطری است که وجود او منبع کمالات است و فطرت قبل از غیرت نیست
 فطره الله العالی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیمر
حقیقت چون موجودات از و اهرب الصور احسن الصورة آورده اند که الذی احسن
 کل شیء خلقه صورت احسن بدن ظاهر است نیست و آرایش آن دین و اسلام است
 صبغة الله ومن احسن من الله صبغة و صورت احسن نفس معرفت است و آرایش
 آن ایمان او لیک کتب فی قلوبهم الا ایمان فرع هدایت عالم لازم معرفت است
 الذی اعطی کل شیء خلقه نور هدی، نتیجه توجه مقصد حقیقی تابع هدایت است
 و لکل وجهه هو مولیها.

حقیقت معرفت هدایت توجه جزئی بکلی با عارضه یقین منتج شوق بود از جهت
 جزئی و جذب از جهت کلی ما من دابة الا هو اخذ بنا صیبتها ان ربی علی صراط مستقیم
حقیقت باز جذب شوق و محبت ارادی موجودا موجب حرکت بطوع است،
 فاریا طوعا و کرها قالنا آتینا طایعین نتیجه حرکت مجذوب سعی جاذب خبر بر
 خط مستوی که صراط مستقیم است صورت نمبندد و هو اخذ بنا صیبتها ان ربی علی
 صراط مستقیم - رمز تعدد حرکات و طرق بر وفق تعینات عدی غیر متناهی است
 و لکل جعلنا منک شریعة و منها جنا، برتری نازک محیط خطوط طرق نقطه است
 خبر هستی نیست که عین هستی است که جناب مقدس او از کثرت مبراست و الله یحیی شیء و یمیت

حقیقت جهت امری است بسی متوجه محیط بهر کدام جهت که حرکت کند سوی محیط
 باشد قل لله المشرق والمغرب فایکما توکوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم
 نتیجه شوق و محبت بواسطه بعد حجاب تعین اقتضای ذات اعنی عبادت کند
 لان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبداً، لازمه عبادت از عبادی
 که تعین او عدمی است بهر طریق که واقع شود مخصوص گردد بذاتی که تعین او عین هستی بود
 وتضی ربک الا تعبد ولا الایاه وجملة عابد حق باشد کل له قانتون ای کل
 له عابدون، رتبه ظهور این امور شامله از ادراک و معرفت و شوق و هدایت و توجه حرکت
 و عبادت بحسب کثرت و قلت تعینات و رتبه ظهور وجود و ازین جهت در بیشتر از مواضع
 تعبیر از لفظ عام باعتراف موجود به تسبیح فرمود که از صفات بسی است که در این
 شیء الا یسبح بحمده،

حقیقت چون در مظهر انسانی رتبت بنهایت سید صفات اسماء بکلیت درو
 ظاهر شد اعتراف بنطق خاص بصفت اضافی صادر گشت و لا تاخذ ربک من
 بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الکتبت بریکم قال البلی
 جواب سوال مقدمه انکار منکر عارضی است ازین جهت بانکه اشارتے زائل میگردد
 و بر اعتراف فطری بازمی آید و لکن سألتم من خلق السموات والارض ليقولن الله
 حقیقت گفته شود که معاد بر فوق مبدء و معاش بود در مبدء و کما تری فی خلق السموات
 من تفاوت و در معاش یا الرحمن الدنیا و الاخرة حکم کلی و سعت رحمتی کل شیء،

باب دوم در ظهور صفات حق تبارک و تعالی و بیان مقام علم
 چون محقق شد که ادراک هستی جزوی و کلی هستیها را ضروری است باینکه
 وقتها ادراک هستی کلی مظهر در آینه ادراک جزوی بود و این مقام معرفت است نص
 اَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، اَللّٰهُ نُوْرٌ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِن
 مقام است و گاه بعکس این بود که مقام علم است آیات سُرِّجِمُ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ
 فِيْ اَنْفُسِهِمْ اَفَلَا يَبْصُرُوْنَ، وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، همین این مقام بلکه
 بیشتر آیات تنزیل و اخبار و آثار درین قسم وارد است، از آنکه بافهام اقرب است و مستلزم
 ادراک ادراک است که حکمت بعثت انبیا، و رسل است آنچه تا آنکه بیان کرده شود و انبیا
 اَنْتَ مُذَكِّرٌ، وَ كَلَامُهَا نَذْكُرُهُ يَعْنِيْ اَفْعَالُ الْعَمَالِ،

حقیقت نفس ادراک فطری یعنی معرفت بسیط قابل تفکر نیست که تحصیل حاصل
 محال است بلکه تفکر حجاب آن میگردد و ازین جهت فرموده لا تَتَفَكَّرُوْا فِيْ ذٰتِ اللّٰهِ بَلْكَ
 محل تفکر ادراک ادراک است بواسطه آیات بدین سبب تفکر را بآیات حواله فرموده که
 وَتَفَكَّرُوْا فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ قُلْ اَنْظُرُوْا فِيْ مَمْلَكٰتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
 حقیقت - ادراک فطری یعنی معرفت غیر از ادراک ادراک است یعنی علم که آن بسیط
 است این مرکب و تَرْتَمُّوْنَ بِنَظَرُوْنَ اِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يَبْصُرُوْنَ - فائده مناسطه کلیف
 و مورد حکم ادراک ادراک است ادراک بسیط یا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِمْنُوْا و دیگر زیاده
 و نقصان ایمان بلکه حقیقت ایمان که تصدیق تصدیق تصور مجرد همچنان درین مقام بود

لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ، قاعده سبب حکمت تکوین و ایجاد با صطلح
 طائفه و تجلیات شهود و ظهورات با صطلح این قوم ظهور وجود رتبه ادراک ادراک
 از آنکه ادراک بسط فطری است و تحسین حاصل محال و غرض غایت آنست که صورتی
 که در نفس وجود مرکوز است بواسطه حواس که بمشابه آئینه اند در صورت جزئیات مطابق گردد
 و ادراک دوم حاصل شود و نتایج جزئیات که در معدومات بالقوه اند لفعلا آیند و اعتراض
 جوارح و استقامت حاصل گردد فَاَقْرَبُ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
 النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ اشارة است بدان که علم یقین بر مرتبه عین یقین
 و حق یقین رسد ازین جهت در تنزیل امر ب فکر و نظر و تذکر که مکرر و موکد است و متفکر
 ممدوح قُلْ انظروا ماذا فی السموات و الارض -

حقیقت نخل غلط و محال ضلال همین ادراک ادراک است که نسبت وجود با عدم
 یعنی ظهور در ظاهر محل امور عدمی اعتباری است آنچه آنکه در تمثیل صورت آئینه گفته شود
 و اختلاف اعم و تشعب مذاهب و جهل مرکب ازین مقام است و اذ ذکر و الا یدکر من
 و اختلافات با ادراک فطری راه نیست فَمَا كَانَ النَّاسُ اِلاَّ اُمَّةً وَّاحِدَةً،
 فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَّ مُنذِرِينَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
 لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ - تمثیل چون آتش در سنگ آهن و سوه
 در درخت دانه و آب زمین و صفا در آهن و علم و ایمان در نفوس مرکوز اند و اخراج
 آن را اسباب است آئینه سبب علم جزئیات که نیست لَقَدْ تَرَى الْفُرَّانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ عَزَّ مَدَّكَرِ،

حقیقت آنچنان که نفس ادراک معرفت است بمقتضی عبادات ضنطاری و رحمت
 عام است ادراک که علم است مستلزم عبادت اختیاری میسر سلوک و رحمت خاص است
 وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، فائده و منظر این رحمت همچنان رحمت
 عام است که بِالْمُؤْمِنِينَ رِءُوفٌ رَحِيمٌ

حقیقت بعد بر این نوع از کثرت عبادت و بعد می است که تعظیم امر نبی است
 که کثرت متحقق نگردد و الابدین این نسبت بقین که مقام وحدت است و کشف حقیقی قسط
 میگردد وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ،

حقیقت وصل کامل در وقت استغراق که مقام معرفت است، اگر علم پرواز که از
 رگزار حواس داخلی و خارجی حاصل می شود و محبوب گردد کنن نزاری و لکن انظر الی الجبل
 فرع چون منزل شود جهت ارشاد و تکمیل بسبب مرتبه کمال وصال آیات نزول کند
 اعلیٰ منازل آیه کبری بود و بیان وجدان خبر بطریق اجمال ممکن نشود وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
 حقیقت غایت علم یعنی ادراک ادراک عدم ادراک است چه در ک حقیقی غیر تنهایی است
 و علم تنهایی و این عدم ادراک ادراکی بود بے ادراک ادراک و ادراک عدم ادراک درین
 مشهد حیرت و استغراق مدبرک بود در مدبرک ازان وجه که با عدم ادراک است بجهل و غفلت
 و صاحب این حال ازین وجه تصور گردد وَتَحْسِبُهُمْ مَّيِّمًا يَلْعَنُ اللَّهُ مَن يَمْسُرْهُمُ النَّارُ
 بعد ازین حال نسب که از مقام کثرت که شرک خفی است مرتفع گردد و فنا مدبرک ادراک
 در مدبرک آنچنانکه است ظاهراً شود یَوْمَ يُدْعَىٰ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَيَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءُ

كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتَبِ بِالْوِزْمِ مِنْ اَنْتِشَارِ كَوَاكِبِ تَكْوِينِ اَفْتَابِ وَغَيْرِ اَنْ حَاصِلِ كَرْدِ، وَ
 نَدَامِي حَقِيقِي اَزَلِي وَ اَبَدِي بَكُوشِ هُوشِ بِيهوشِي سَالِكِ رَسَدِ كِه لَمِنِ الْمَلَكُ الْيَوْمَ وَ اَز
 خَلَامِي حَقِيقِي صَدَائِ خَيْرِ دَكِه لِيهِ الْوَالِدِ الْفَقَّارِ تَمَثِيلِ عَقْلِ اِدْرَاكِ اَيْنِ شَهْوِ مِشَابِه
 مَحْسُوسَاتِ حَسِّي اِسْتِ بِنَسْبِتِ بَاحْسِي دِيگَرِ يَاحِوْنِ اَنَكِه هَسْتِ بِنَسْبِتِ بِالْوَانِ يَطْبِيعَتِ
 نَامُوزُونِ بِنَسْبِتِ بَامُوزُونَاتِ طَبِيعِي چُونِ شُعْرُ حُصُولِ مَوْسِقِي اَز اَنَكِه تَصْرُفِ اِبْوَاسِطِه نَسْبِتِهَا خْتِيبِه
 اِسْتِ اَز اَشْخَاصِ وَ النَوَاحِ كَلِيَاتِ اَيْنِ جَمَلِه اَمُوزِي اِسْتِ اَز عَالَمِ خَلْقِ هَسْتِ اِدْرَاكِ اَمُورِ كِه
 اَيْنِ سَتِ نَكِيفِ اِدْرَاكِ مَالِكِ خَلْقِ وَ اَمْرِ كِه اَيْنِ جَمَلِه مَنزَهِ هَسْتِ اَلَاكُهُ الْخَلْقِ وَ الْاَمْرُ تَبَارَكُ
 اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، رَمَزِ اَز تَنگِنَايِ اَيْنِ مَقَامِ اِسْتِ كِه لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ كَا
 نَبِيِّ مُرْسَلٌ فَرَمُودِه لَوْ اَطَّلَعْتُمْ عَلَيْهِمْ لَوَيْتُمْ اِيْتِمَامِ فَرَا اَدَا كَمَلْتُمْ مِنْهُمْ رُعبًا، رَمَزِي نَازِكِ كَمَا نَبُو
 اَز رُوعِ نَبُوْتِ بَكْشَرِ اِسْتِ فَا تِي اَبَدِي رِبَكُمُ الْاُمَمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ تَحَقُّقِ وِلَايَتِ دَرُودِ
 كِه لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ كَا نَبِيِّ مُرْسَلٌ وَ اَكْرَجِه قُوْتِ وِلَايَتِ بِحَسْبِ قُوَّةِ نَبُوْتِ اِسْتِ
 كِه نُوْرًا وَ مِشَابِه نُوْرِ قَمَرِ اِسْتِ كِه اَز اَفْتَابِ نَبُوْتِ وِلَايَتِ مَسْتَقَادِ اِسْتِ لِيكِنِ مَخَالَفَتِ اَز
 وَجِهِ وَ حِدَتِ وَ كَثَرَتِ اِسْتِ كِه دَر تَرِي الشَّمْسِ اِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرَعْنَ كَهْفِهِمْ ذَاتِ
 الْيَمِينِ وَ اِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتِ الشَّمَالِ نَكْتِه مَبْدِ وِلَايَتِ غَيْرِي نَبُوْتِ اِسْتِ
 وَ مَبْدِ نَبُوْتِ نَبِي وِلَايَتِ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِي يَحْبِبْكُمُ اللهُ -
 وَ قِيَقِه مَبْدِ وِلَايَتِ نَبِي اَز خَاصِيَّتِ مَتَابَعَتِ بِمَقَامِي رَسَدِ كِه اَز وِلَايَتِ نَبِي بَدُو
 نَيْضِ رَسَدِ اِتْحَادِ مَآغَايَةِ اِنجَامِ كِه نَبِي اَز وَجِهِ نَبُوْتِ مَحْضِ دَر بَعْضِ اَمُورِ تَالِيغِ وِلي ثُوْدِ

و بحقیقت متابعت خود کرده باشد در مرتبه دوم و جمع و حینذ با ثبات مخالفت در
 غیر نبوت خاتم النبیین اتفاق افتد هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مَتَاعِلَتٌ شَدًّا
 وَهَذَا قِرَاءَةُ بِنِيِّ وَبِكَيْتِكَ دَقِيقَةٌ اَزْبَعَتْ دَائِرَةَ ظُهُورِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ كَمَا نَظَرَ سَمْرَهَ حَمَّانٌ
 وَأَنَّ غَايَةَ كَمَالِ نُبُوْتٍ وَصِفَائِي مُظْهَرِ اَنْبِیَیْتِ كَمَا دَلَّ اَلِیْتِ تَامَ اَلظُّهُورِ اَدَا تَا جَا مِج
 مَخَالَفَاتِ دَائِرَةِ طَوْقِ كُشْتِ وَ سَعَادَاتِ دَر تَابِعَاتِ اَوْ عَلَیْهِ اَلَا اَلصَّلَاةُ وَ اَلسَّلَامُ
 مَخْصَرُ شَدِّ وَ صَوْرَةُ مَخَالَفَاتِ دَر اَجْتِهَادَاتِ اَحْكَامِ اَفْتَادِ وَ صَوْنِ اَبْرَ اَسَاسِ قَرَارِ كُرْتِ
 وَ مُجْتَهَدِ اَحْكَامِ اَكْرَحِ نَحْطِ سِتِ مِثَابِ اِسْتِ وَ مَا اَزْ سَلْتِكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ
 دَقِیْقَةٌ چَوْنِ عَارَفِ بَدِیْنِ مَقَامِ مَحْفَقِ كَرْدِ اَلِیْنِ اَزِ و لَایْتِ بُو اَسْطَهٗ وَ یَكْرِی اِسْتَفَا
 نُوْر كُنْدِ اَكْنُوْنِ اَز مَر شَدِّ خَارِجِی مَسْتَفْنِی كَرْدِ و كَه لَصْرَفِ خَارِجِی جِهَةِ رِیَاضَتِ نَفْسِ اِسْتِ
 عَارَفِ اَسْتِ كَه فَر مَوْدِ وَ كَلْبَهُمْ بَا سِطْرٍ اَذْرَ اَحْمَدِ بِالْوَصِیْدِ وَ دِیْ كَر مَر شَدِّ بِلَ اَسْتِ
 وَ هِدَايَةِ سَلُوْكَ اِسْتِ مَحَالِ عَارَفِ ضَلَالِ وَ حِیْرَتِ وَ صَمَالِ دَر مَقَامِ بِي اَبْصَرِ وَ بِي مَنطِقِ
 اِسْتِ وَ مَن يُضَلِّلِ اللّٰهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ و رِيًّا مُرْشِدًا سَمْرِي نَا زَكِ ، اِدْرَا كِ اِدْرَا كِ
 بِنَا بَرِ عَلَبِ لَبُوْنِ اَز شَدَّتْ ظُهُورِ بِي اِسْتِ سَمْتِ اِسْتِ بَطَا هَر حَقِّ وَ اِدْرَا كِ اَعْدَمِ اِدْرَا كِ
 بِنَا بَرِ عَلَبِ ظُهُورِ اَز شَدَّتْ لَبُوْنِ بِي اِسْتِ سَمْتِ بِي اَطْنِ وَ خَلْقِ هُوَا اَلْاَوَّلُ وَ اَلْاٰخِرُ وَ
 الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ سَمْرِ سَمْرِ ظُهُورِ وَ جُودِي اِسْتِ وَ وَ جُودِي غَيْرِ وَ جُودِي اِسْتِ كَه غَيْرِ جَزِ
 اَعْدَمِ وَ اَعْدَمِي نِیْسْتِ وَ اَعْدَمِي بَحْپَانِ اَعْدَمِ سَمْتِ كَه اَسْطَهٗ مِیَا نِ وَ جُودِ وَ اَعْدَمِ سَمْتِ
 وَ ظَا هِرِ وَ جُودِي اِسْتِ بَا طْنِ اَعْدَمِي لَیْسِ اَلْخَبْرُ بِنَزْوِ مَحْجُوبِ خَلْقِ اِسْتِ دَر وَا قِعِ حَقِّ اِسْتِ

نزد خلق و محجوبی و مخوفی ممنوع است و الله غالب علی امیرہ -

حقیقت اظهار او ظاهر تر است از هر ظاهر و اخفای
 باطن تر است از هر باطن که ظهور بطن او حقیقی است بخلاف ظهور ظاهر بطن
 باطن پس ظهور ظاهر بود و بطن باطن ظهور بطن در حقیقت متحد اند **عَالَمٌ مَعَ اللَّهِ**
 فائده بنا بر آنکه صورت ظهور هر ظاهر بوجود است و هستی ظاهر تر هر ظاهر است پس
 هستی از نسبت هستیها اول و باطن است و از نسبت ظهور خودش ظاهر و **أَخْرَجُوا الظَّاهِرُ مِنَ الْبَاطِنِ** -

حقیقت دیگر ظهور و قیام مفهوم هر یکی از اول و آخر و ظاهر باطن بدان دیگر است متغایران
 اند بلکه ظاهر عین باطن است چون اعتبار بطن کنند و باطن عین ظاهر است چون اعتبار
 ظهور کنند و در هویت که اسمی هویت غایب اظهار تعینات حتی و ویمی و خیالی و عقلی است
 و ظاهر مجموع تعینات تنهایی است و **هُوَ الْقَاهِرُ فَرَقَ عِبَادَهُ** -

حقیقتة الحقائق بهو حقیقت هویتی را سر او است که استفاد از غیر و مغایر و جودیت
 هر ذات را که هویت از غیر بود و جود یا مغایر و جود بود لذاته هو هو نبود بل هو نیزه بود
هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نکته - دو چشم های هو جامع و مفهوم نوع ذات افعال
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ اعنی الصفات ^{الذاتية} چون باکم ذات که لفظ الله است پیوند
 یک چشم گرد و نسبت اصناف مرفوع شود **قَالَ اللَّهُ ثُمَّ ذَرَهُمْ لَاطِفَةٌ** هویت غیب
 پوشیده تر بود از مفهوم ظاهر باطن اول و آخر و این جهت بعد از این صفات ختم فرمود

وَهُوَ كَيْلُ شَيْءٍ عَلَيْهِ تَبْنِيهِ أَيْ مَفْهُومِ اِيْنِ دَر وِش اِسْت اَز اِيْن اَيْتِ اَكْرُوْشَةُ تُوْمُوْ
ظا هر ز ياد ه از يك مجلد آيد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَفِئِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي -

حقيقت ظاهر باطن اول و آخر چون هر يك از غلبه ظهور تنزل كرد و بفعل از ظهور و
باطن عالم غيب و شهادت دنيا و آخرت ظاهر گشت و وجه نسبت ظهور اين هر دو اسم
بامبد و مظهر صفات متقابل گشت چون رضا و غضب و لطف و قهر و بسط و قبض و از
شائبه تعلق بفعل معبر شد اين دو اسم كه دنيا و آخرت است بدین صفات جمالی و جلالی
تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و آن وجه ديگر اعنی ظهور در فعل تسميه است
بنور و ظلمت و ايمان و كفر و روح و جسد خلق الموت و الحيوٰة و جعل الظلمت و النور
حقيقت در مظهر کلی كه نقطه آخری محیط مراتب وجود است همچنان كه ترازو شن گردد
و هر دو وجه بر وفق نقطه مجتمع گشت كه مركب بود از غایت سفل مركز و علو محیط اعنی عنصر
خاکی و روح اضافی و ازین سبب مسجودی و خلافت اسرا و آمد و عاكه ادم و الاسماء كلها
مَا مَنَعَكَ اَنْ تَتَّجِدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ خاتمه ظهور اين كمال يكاني بود كه تخم نوع
آخرين است كه مقصود اظهار است اينكه علت غائی وجود ذاتي مقدم او بود و بي متناخره كذا الاخر من السابق

باب سيوم در مظاهر و مراتب آن و بيان مبدا

مقدمه شدت ظهور مدرك مانع ادراك بود بشتابه ظلمتی كه از ادراك قرص آفتاب
بدیده رسد اَصْلَهُ اللهُ عَلٰى عِلْمِهِ و بلكه ادراك ادراك جز بواسطه امری داخلی يا خارجی

حاصل نه شود که آن آیات آفاق و انفس است **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ**
وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، دقیقه نماینده هر روشنی
 که غایت روشنی او مانع ادراک بود تا چیزی از آن ننموده بنوشاند او انماید اگر بجنگی
 بنماید نماینده او نماند مثل نُورِهِ كَيْشَاكُورَةٍ فِيهَا مَصْبَاحٌ، **الْمَصْبَاحُ فِي رُجَا جَةِ الْآيَةِ**
حَقِيقَت پس شاید که چیزی تاریک یعنی عدم مطلق نماینده روشنی بپای روشنی
 یعنی عدم ممکن چون تعین وجود نماینده روشن تر میگردد چون آئینه نسبت باقرص
 آفتاب **سَنُرْجِعُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ قَاعِدَهُ تَقَابُلِ مِیَانِ نَمَائِنْدَه وَنَمُودَه جَهْتِه نَمَائِن**
ضُرُورِی است **مُقَابِلِ هَسْتِی خِرْمِیَسْتِی نِیَسْتِ وَاللَّهُ الْعَسِیُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ**
حَقِيقَت نماینده تاریکی بعضی از تعینات خود که هستی است تجلیه و تصفیه موصوفه گردد
 و نمایندگی از او نیاید بلکه بحقیقت نماینده خود آن نیستی غایت مافی الباب آنست که بعضی
 از صور آن نیستی قائم بود هستی اعتباری که آن نیز نیستی است **بِضُرُوتِ نَمَائِنْدَه هَسْتِی تُو**
خِرْمِیَسْتِی نبود لیکن نه بر سبیل حلول یا اتحاد یا تکرار که این جمله نسبت دو هستی است با یکدیگر
 بلکه بوجه تقابل تضاد وجود و عدم **لَخَلَقْتِكْ مِنْ قَبْلُ وَكُنْتَ شَيْئًا - تَمَثِّلُ ظِلْمَت**
ضد نور است ترکیب در میان دو ضد محال است ظل که ضور دوم است، ازین دو حقیقت
حاصل میشود **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ**، قاعده حقیقت صفا یعنی نیستی تقابل
 اگر چه نمایندگی را به نسبت با منظر کافی آید لیکن نسبت با ظاهر ادراک ثانی است **حَقِيقَتِ خُودِش**
 از منظر بواسطه تعاكس که در میان یا پشت آئینه مثل لاهمچمان شرط است تا عکس دوم نبندد

و درین مهتمد اسرارنا گفتنی بسیار است اِنِّیْ خَالِقُ بَشَرٍ مِّنْ طِیْنٍ فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ
 فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِیْنَ لَطِیْفُهٗ رَاِیْ خَالِقُ بَشَرًا اِشَارَةٌ اِسْتِ بَشَرِ
 عَلَتْ فَاَعْلٰی وَبَشَرًا صُوْرٰی وَرَمِّنْ طِیْنٍ بَادِیْ فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ
 فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِیْنَ بَعَلَّتْ غَاۤیِیْ وَوَعَلَّتْ شَرَفٌ هَرَكِیْ پُوشِیْدَه نِیْسْت ذَلِکَ ذِکْرُیْ لِلَّهِ الْکَرِیْمِ
 حقیقت کلی نهایت ظهور مراتب کلیات اختلافات ذاتی بر نوع آخرت یعنی انسان
 که ایجاد بعد از وجود در اصناف انواع واقع نمی شود آن بحقیقت اظهار مهیة بالقوة بفعل است
 نه مبدء ایجاد بعد از آخر که تنزل حقیقت از مقام کلی بجز مهیة اعیان ثابتة بجزئی هتوتیه با تمام سلب
 عدم محض بود و بعد از ان ظلمت که ورت بود و در صحیح که بیان ایجاد عالم میفرماید بدن معنی
 تصریح فرموده که آدم را روز جمعه بعد از عصر آفرید روز شنبه یعنی از او هیچ نیافرید بدن
 که یکد چه او ظلمانی مدعی بود انکاس از او آید حال حقیقت ظهور وجود جز او نشاید سماکها
 الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْمًا

حقیقت امر عام از حیثیت مفهوم اگر چه یکی نزدیکتر بود لیکن خاص از حیثیت حقیقه
 بنامیدگی الوهیت که هر چه علم راهت خاص راهت لا ینعکس قُلْ هُوَ الَّذِیْ اَنْشَاکُمْ وَجَعَلَ
 لَکُمْ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ

حقیقت ظهور وجود حقایق اسما که نسبت بحال مراتب وجود اند در افعال است که شئون و
 تجلیات حقایق با مراتب تعینات بحد ظهور کلی می پیوندند باز ظهور حکلی بر جمله آن در حقیقت
 انسان است که واحد کثیر و فرد جامع است خَلَقَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّعَلَّاهُ اَسْمَاءُ

كَلِمَاتٍ، وَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا وَرَبَّتْ مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً،

حقیقت چون روحی آئینه را تسویہ تعدیل و تصفیہ و تکمیل با تمام رسد متوجه و جبری شود
 که عرض و غایت نیست و کلیت او بی توهم حلول اتحاد استغرق صورت حقیقت بی صورت
 گردد که نفخ روح اشارت بر بدن اوسطه شهود در میان غیر و جاتی و جسم غیرت از ولایت
 تیره آید اورا خلیفه نام آید محل اعتراض گردد که انجمل فیها من لیس فیها و لیس فیها الدماء،
 فآید چون بقرب مخصوص گردد متوجهات را بسجود آید که فسجد الملائكة کلهم ارجعون
 تمثیل هوا اگرچه لطیف و عالی تر از خاک است سخت شجاع آفتاب بدو میرسد لیکن
 حرارتی که از شعاع و زمین حاصل می شود در او مؤثر است برودت ذاتی او در نسیم بواسطه آن
 حرارت بحد اعتدال می رسد سبب اظهار آثار علوی و غلی میشود پس ازین زمین عالی تر از
 هوا بود و این علوم مکانست و لقد کثر منا بیحی ادم و حملناهم فی الید و البحر و
 رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر من خلقنا لفضیلا،
 حقیقت علم بذات بسیط مجرد امور بسی که مفهوم تسبیح و تقدیس است حاصل نگردد بلکه
 بے انضمام مواضیافی ممتنع است مجموع سلب و اضافت جز در مرکب صورت نه بندد که
 دانستن امری بے نمونه و نفس ناطقه محال است و علم ادم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائكة
 اصل انسانیت عبارت است از حقیقتی که اجزائی او نفس و بدن و هیات اجتماعی است
 نه هر یکی ازین مجموع ثم انشانا ه خلقا اخر فنبارک الله احسن الخالقین
 حقیقت نماینده شخص نگرنده در آئینه بحقیقت صورت عکس است نه نفس آئینه و درونی

أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ای فی حقیقت کو دینکم دقیقہ۔ باز در دیده بیننده عکس
صورت او عکس آئینه بود که با انسان العین مسمی است و بازان عکس با چشمی است نگرنده
پس خود بخود نگرنده خودی خود است لا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ
خاتمه آئینه و عکس دیده و مردمک عین یکدیگرند و این شهود احدیت جمع و مقام
محمدی است صلی الله علیه و سلم که حقیقت حدائیت در مظهر فردائیت ظاهر شود وَمَا
رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى،

باب چهارم در وجوب حد و تعالی و تقدس

حقیقت ذات هستی اقتضای یگانگی کند که غیر هستی جزئیستی نبود شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
حقیقت دیگر نیستی هستی که غیر هستی است بر هستی مقدم نیست که تقدم الشیء علی نفسه
لازم آید پس هستی واجب یگانگی بود لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فِي الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى -
دیگر با هستی نیستی در نسازد که ضدین اند و نه نیست و هست یعنی امکان اعتباری است
و حقیقتی در خارج ندارد آنچه چنان که گفت شد عَالَمٌ مَعَ اللَّهِ -

حقیقت ممکن در وقت هستی واجب الوجود است و بر حقیقت اعتباری عدمی خود باقی است
و اگر نه قلب حقائق لازم آید و جوهریت بسبب ظهور وجود اعتباری دیگر است و با چنان
واجب انما بر وجود ذاتی خود باقی است که هیچ وجه اعتبار تغییر و تبدل در او نیاید هو الان
علی ما علیه کان پس با وی وجودی دیگر نیست اِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ،
لازمه - وجود عین خیر است عدم عین شر و شر از اعتبارا و نسبت و مطلقا السما و الارض

قاعده - یگانگی ذاتی که ذات لذاته اقتضای انتقائی غیر کند خبر هست حقیقی را بدست
 و این یگانگی که مسمی است باحدیت که یگانگی مجرد بود از نسب و اضافات تا نغایتی که منزله
 بود از مفهوم این الفاظ و از نفی مفهوم این الفاظ و از جمله مفهومات یگانگی صفاتی که ذات
 در صفات الوهیت نفی مماثلت و مشارکت کند و مسمی است بواحد و حدانیت همچنان مخصوص
 است بهستی و در حقیقت حق را معیار میان این دو مرتبه نیست لیکن بنسبت با مفهوم فرمود
 وَ اَللّٰهُ كَوْلٌ وَّ اَحَدٌ، قَالَ هُوَ اَحَدٌ، تاویل احدیت من حیث المفهوم از قبیل اسم ظاهر
 که عین هستی است از غلبه ظهور است که غیر بالله در نگنجی قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْكُمْ وَاَنْصُرْتُمْ
 من حیث المفهوم الذی لا یجوز له از قبیل اسم باطن است از غلبه بطون است که هیچگونه
 و سماعی الله در گنجند چون ظاهر باطن در آنجانب متحد اند هر دو هم صنفه لفظ الله اند و تبار
 لفظ مقتضی عدم تقدم و تاخر اثبات اتحاد هر دو صنفه اند و سماعی الله که مفهوم همتا عین
 غیب مطلق است که کل بخبر وین مجموع است چون احدیت از ظاهر مقتضی غیریت تاخر است
 و صحتیه از باطن مقتضی عینیت تقدم و جمعیت برود و الله مقتضی نفی معیت غیر فرمود
 لَمْ یَلِدْ وَّلَمْ یُولَدْ وَّلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ وَّ یَکْرَهُ التَّعِیْنَ اَوَّلُ اِزْهَوِیْتُ مَطْلُوقٌ کَمَا دَلَّ عَلَیْهِ
 آید عدم استناد است بخبر استناد غیر بدو که گاه مفهوم الیهی خاص است گاه مسمی است بالله
 و چون ازین کثرت اعتباری خیزد و تغایر کثرت یا ذاتی بود بحسب اجزاء و یا بحسب تغایر وجود
 و ماهیه و یا صفاتی بود بحسب جنس و یا نوع و یا شخص ذاتی را باحد و صنفه نفی فرمود صفاتی را
 بِه لَمْ یَلِدْ وَّلَمْ یُولَدْ وَّلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ

حقیقت و چون وجود وحدت واجب را ذاتی است که قلب حقایق منتهی است
 و تغییر و تبدیل را هیچ وجه اعتبار حضرت مقدس او را نیست همو الآن علی ما علی کان همچنان
 امکان اعتباری که عدم است ممکن را اما لازم ذاتی است و جوهریت بالغیر بطبیعت وجود
 و اعتباری دیگر است از اعتبار آنکه مرکز حقیقت او را که نیستی است مبدل نگرداند کلی شیئی
 هَالِكٌ اِلَّا وَجْهًا -

حقیقت وجود اگرچه دائما و احداً بر حقیقت حقیقی خود بلا تغییر و تبدیل باقی است،
 و عدم همچنان دائما بر عدولت خود است لیکن از ظهور وجود در عدم که ضد آنها و بصدفها
 تنبیه بین الاشیاء موجودی دیگر یعنی ممکن موجود نموده شود بمشابهت عکس آئینه چه که نموده
 در نظر از وجه نمودن نموده نیست من حیث هو چنانکه گفته شد از کثرت نمودن بحسب مراتب کثرت
 در بود لازم نیاید که نمودی که غیر بود است عین بود نیست ان بعض الظن ان شئ خاتم ظهور مرتبه
 وحدانیت در اعداد و در فردانیت است یعنی که مرتبه عدولت که جامع زوجیه و وحدانیت است
 و درین مقام چنانکه شریف است که شمه از آن نموده میشود و ما مینت اذ مینت لکن الله وحی

باب پنجم در ممکن و کثرت

حقیقت ممکن امری است اعتباری که عقل بر وفق خویش از ادراک وجود و عدم بهم
 در ذهن ترکیب کند و چون نهایت ظهور خویش شد که مبد ظهور کشف است حکم کند بر آنکه
 اعتباریات را در خارج وجود نیست ان هی ایها اسماء ستمینتوها اذنته و ابناؤ کره
 حقیقت جسم و جسمانیات از جواهر اعراض مجلی از امور اعتباری اند که حقیقت وجودی خارجی

نذارند کشتل غیث انجلب الکفار نمانند تریح فتره مضمناً تریکون حطائماً -
 حقیقت چون وحدت متعین شد نقطه گشت از سرعت القضا تجرد تعینات
 بتباینه مانند خط صورت است و بازار تجرد و تعین خطی جسم پیدا گشت از تجرد تعینات جسمی
 حرکت مصور شد از کثرت تعینات متوافق متوافقتان در وهم آمد و کثرت موهب و غیره
 نمودن گرفت کسر اب یقیناً یحببه الظمان ماء اختلاذاً جاءه لک حیداً شیئاً،
 حقیقت چون از توهم وجود معدوم ممکن تعینات معدومات کثرت ناشی گشت الی
 مالائتاهای و هر مرتبه از دین تا بتعداد از واحد بخاستی امی مخصوص شد اختلاف عدی
 نمودن گرفت و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا
 من رحم ربک و لذلک خلقکم مکرراً و تمثیل بحسب اختلاف در صورت آینه و کمیته و کیفیت
 صورت عکس مختلف نماید باز هر یک بخاستی و هیاتی متمسک گردد و قل کل یعمل علی شاکلته
 حقیقت کثیر و کثرت قائم است بوحدت که بعد مفهوم اوست و باز هر یکی از مراتب
 کثرت از روی کلی و کلیت حدتی محیط بود چون جنس نوع و فصل و موضوع و محمول،
 پس ظاهر باطن کثرت وحدت بود و کثرت جز اعتباری نبود از اعتبارات وحدت و اختلاف
 که از خواص کثرت است امری عدمی بود و ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ظهور وحدت
 حقیقت ظهور وحدت کثرت بحسب نسبت موافقت اجزاء بود که کسی ابا عدال
 طابع و ملائمت طابع و جذب و تلبس بسبب خفا و تعین عدمی است و ظهور حقیقت وجود وحدت
 و این معنی در جمله اجزاء موجودات واقع است چه که سلسله موجودات اسباب متصل است الادی

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى -

حقیقت اجزاء وجود آفاق در حس ظاهر متباعداند و اجزاء وجود انسان متقاربان
لاجرم تسویه تعدیل که منظر حدست در و ظاهر شد مراتب کمالات کلیات بجای در فعل آمد
که نوع آخر نیست در منظر تمام کامل موجود گشت و صورت که فاحسن صور که فتنبارک
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

حقیقت عشق مجازی که افراط محبت است جزا حسنی که در منظر انسانی است صورت
نه بند که آینه دل او موصوف است بسبت که یسعی رضی و سماوی و لایسعی نایب
جز صورت حسن تمام مستغرق نگردد بهین عشق بود که از غلبه محبت صورت معشوق مجازی یعنی تعین
بسوزاند و بعین محبت اعتبار و حجاب بغیر خود بخود عشق بازمی رسد حقیقی گویند عشق خود بخود
تنبیه اسرار مراتب این حال از رساله که موسوم است بمشاهده حوالت کرده ایم آنجا
طلب باید کرد سخن نَقَضُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَضِ

بَابُ ششم در تعین و حرکت و تجرد

حقیقت تعینات بحسب اقتضای ذاتی نسبتی اند و نسبت عرض است العرض لا تعین
زاین و بحسب اقتضای نسبتین یعنی الوجود العدم طالب مشتاق عدم اند و بسبب تمام
ساری و متحرک بر کفر فطرت ذاتی خود اند که عدم بمشابه جواهر بر اکثر ذراتی اجمال بحسب
جَمِدَةٌ وَهِيَ كَثْرَةُ عُمُرِ النَّسَابِ

حقیقت ظهور سرعت سر بیان تعین در زمان از بدیهات است که در هر طرفه همین حال

تجدیدی حاصل می شود تا در مرتبه خویش محکوم علیه نمی گردد و با دراک چه هر یک از اجزاء
 آنات او مانند نهر جاری و خیط مستدی نماید و همچنین تجدید تعیین مکان و سرتقه سریان
 آن ظاهر است چه هر یک از اجزاء هم محیط که محل مکان است در حرکت مستدیر اقتضای
 اختلاف جزئی دیگر میکند و شہت نیست که مکان مجموع اجزاء آن جسم است و تجدید تعیین
 حرکت از ضروریات است از آنکه خروج از قوه بفعل جز بطریق تدریج صورت نمید و مگر
 بتصور بدو نیت می دهد هم سکون متحرک بنیما و چون زمان در مکان و حرکت هر طرفه تعیین
 متبدل می گردد و ضرورت بود که جهات و اجسام اعراض دیگر بدین وتیره روند و تحقق
 است که هر آنی را از زمان جزوی از مکان جز حرکت با هر یکی از معروضات ایشان نسبتی است
 غیر نسبت اول و هر یکی در هر طرفه همین بحسب بس فاعل تعیین وجودی عددی خاص
 می یابند و این معنی را مجموع مقید زمان در مکان در یابید $كُلُّهُ فِي لَيْسَ مِنْ خَلْقِ تَجَدُّدٍ$
 تمثیل آفتاب کوکب با نسبت ارتفاع در هر طرفه تعیین اقوی و عروجی و مشرقی
 و مغربی است $فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ$ ،
 حقیقت مفهوم انا شخصی معینی که در میان دو طرف مرکز ظاهر باطن است چون این
 واقع است میان دو طرف زمان حرکت واقع میان مبدأ و نیت و مانند خطوط که سطوح
 ازان مرکب اند و نقطه که اصل خط است عبارت است از نیت بی کیفیت که بر شاخص
 روان شده $كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ$ تمثیل قطره باران در وقت نزول بی همان نماید
 و نقطه گرد آن دایره و سراب، $يَجْسِبُهُ الظُّلُمَانُ مَاءً$

حقیقت هیأت اجتماعی از جمله اجزای مرکب است و هیأت اجتماعی نسبت و عرض است
 هر زمانی معدوم میگردد و مرکب عدم هر جزوی معدوم می شود و امور معقوله نسبت با کاشف
 همان اعتبار دارد که اعتباریات با معقولات بلکه محسوسات در عقل انسان بر او که ایشان منتعین اند
 و تعین از غیر وجود جز عرض نیست و حکم عرض معلوم است فی الجمله بر ناصیه غیر مطلقاً رقم کشیده
 که کل من علیها فان تمثیل - هیأت و صورت شخصی بحسب کمیت و کیفیت بعد از زبانی
 بضرورت متغیر و متبدل میشود و چون شگوفه و نطفه که میوه رسیده و انسان کامل الخلقه میشود
 و معلوم است که این تغییر و تبدیل مجموع آن مدت پیدا گشته است و در هر لحظه از وی چیزی
 از اجزای آن شده و چیزی فرو رفته و از عدم جزو عدم کل لازم آید و همسرن قیاس بود حکم خبری
 که عمر آن در قرنها و دورها بوده چون عناصر فضا و غیرها لیکن از قلت تغیر که در زبان بسیار
 می افتد محسوس نشود مگر بعد از انقضاء مدته نشأ اولی اذا السماء انفطرت الی قوله علیت
 نفس ما قد صمت و آخرت

حقیقت هر چیزی که بخواس ظاهر نزد یکتر و تبدیل در وظایف زمینهای چون عرض
 نسبت با جوهر و جوهر سفلی عالم کون فضا و نسبت با علویات با جوهر روحانی در آنچه
 حرکت و تبدیل ظاهر سبق است بمقدم اغنی مرتب بران بمثابة مرکز متحرک که هر کدام دایره
 که از دور رفتند حرکت مرکز در وظایف تر بود و ماصین دایره الا هو اخذ بنصاصیتها -

رفر - حرکت قلب انسانی در نفس مرکز است قلب المؤمنین اصبعین من اصابع
 الرحمن یقتلها کیف یشاء و حرکت فلک اطلس که جمله حرکات کمی و کیفی بد مفوض است

و دایره آخرتین است دوری است اینها قلب المؤمنین باین اصباع الرحمن
 وَفِي الْقَيْدِمْ أَفْلا تَبْصُرُونَ وَأَنْ جَاءَ الرَّسْمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ وَبِضْرَتِ حَرَكَةِ
 دوری تابع حرکت مرکز بود این بود حقیقت آنکه گویند حرکت افلاک چته شوق و سحر
 لَكُمْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ،

حقیقت از ظهور وجود در عدم و عرض تعین و مراتب شئون در تعینات و چوه مراتب
 کمالات که بانسبت با وجود بر وجه حده کلی باطن مخفی بودند ظاهر گشتند و صور اسماء حسنی که علمی
 بحضرت اسماء که نسبت آن مراتب شئون است در حقیقت بر وجه فعلی در آینه عدمی ممکن شد
 رسیدگی تیزتر تا کشف حقیقی بمشابهت علمی جدید که حاصل شود در اجناب چنین باز گردد و حقیقت رجوع
 بر نقطه آخرین یعنی انسان بجد تحقیق رسیده و بیان این معنی در کتاب عزیز لیبیا را مختلف بود
 چنانکه وَ كُنْتُمْ أَشْجَرًا حَيَّةً تَكَلَّمُ التَّجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّادِقِينَ -

حقیقت چون بسدر و مفهوم هر یکی از جزئیات در حالت فعل ظهور اسمی خاص بود و
 اسماء بجلگی از وجهی که ناظر بذات اند متحد اند که موصوف جمله لفظ الله است لجرم هر یکی
 از ذات وجود در آن خود بقدر خرد و لای تجزی بود بجز تقبیق مشتمل باشد بر جمله مراتب جزئیات و
 ذات مقدس بسبب وجوه اسماء و افعال ناظر و قیوم آن جزئی بود فَايِنَّمَا تُولُوا اللَّهَ وَجْهَ اللَّهِ
 قاعده ظهور احکام جزئی در کلی موجب تجزی تعدد و تجدد و تخیر نیست که او بجمعه جزئیات محیط
 و شامل در ذات خویش بسیط و کامل است معلوم و غیره که بلکه است جز باین جنبه نیست که کثرة
 و اختلاف متعلق نیست علی الخصوص نسبت اعتباری بلکه او تعالی بکلیت خویش در هر ذره

از ذرات کائنات وجود تجلی است و حکم مراتب هر ذره الی بالا نهایتاً بیک وجه بی تحد و
 و تغییر بدو ثابت بانکه فزائی این معنی ادراک توان کرد چون بحقیقت عدیات اعتباراً
 رسد و چند بر جمله مشکلات منالطاعات و همی و عصمتی و خیالی متحد و تجلی کرده و الله و اسمکم
 حقیقت چون مبدأ و منتهی است و کثرت و وحدت است و اجزای نهایت ربوبت کلیات است
 است نهایت اشخاص بر شخص مخصوص بکلمات متمیزات فعلی و شخصی از نوع اعنی علم و قدرت
 و نطق و خواص آن نفس محمدی است صلی الله علیه و سلم که انچه آن که انسان از حیوان بی علم و قدرت
 و نطق ممتاز گشت او صلی الله علیه و سلم درین کمالات ربوبت گشت که اعجاز است
 خرق عادت بقدرت فعلی و تاثر نفوس چون و درایت الناس یدخلون فی دین الله اذواجاً
 از کلام که آیاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و ازین جهت بعثت و باخر الزمان
 و قریب ساعه مخصوص گشت که بعثت انا و الساعة که تأتین باقرت الساعه و انشأ القوم
 حقیقت نقطه آخرین دایره متصل بود و نقطه اولین و در دایره و همی که وجود آن از
 سرعت سر بیان نقطه است عین اول بود من الاخر و السائقون - من را فی ذنبا
 رأی الحق - ان الذین یسابعونک اسمایا یعون الله -

حقیقت هر حرکت که بر سمت نقطه آخرین واقع شود اگر بر خط دایره بود مبدأ حرکت از
 افضل الشانین گردد و اگر از وجه ترنح و تنزل نوعی و شخصی علی علیین بوده باشد قبیل
 از جمیع اوزاء که فالتیسوا لوزا - لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه
 اسفل سافیلین ،

تا پنج

حقیقت شرف رتبه انسانی جهت منظریت علم و قدرت و احدیت جمع و آخرت
 اول اقتضای تکلیف کرد از آنکه فیض چون از بند نزول نماید باحق و سطر
 عروج صورت نم بند که ظهور رتبت از هر یک از مظاهر لازم است چون رتبت بکویت
 بفعل آید بیشت تکمیل نفوس و دعوت بمعاد صورت بند و یا یُحْيَا الرَّسُولَ بَلِّغْ مَا
 أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

باب هفتم در حکمت تکلیف و جبر و قدر و سلوک حقیقی

حقیقت حکمت تکلیف اظهار هستی است بطور عجز غیر و منظر اربعادت و تعظیم
 ذات معبود حقیقی و غایت آن است که حصه عدلیت ممکن که عبودیت است از حصه الهیته
 وجود است متماز گردد و این بود معنی کاعبدناک حق سبحانک و ما عرفناک حق
 معرفتناک و ما قدروا الله حق قدره، فائمه حکمت از استلزام انبیا و اولیا تحقق
 منظر از بندگوست و ظهور فنا و وجود مجازی که آن تعین است علی ما هو علی کان امی علی
 وجود مطلق و ازین سبب در کلام آیه اجتناب و صطفای و غفران انبیا بعد از التجائے
 و ندائے ایشان ذکر فرمود چنانکه در حق آدم علیه السلام و عصى آدم ربه فغوى
 ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ وَدَرَجَاتٍ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ دَلَّنا
 نُوحًا فَلْنِعْمَ الرَّحِيمُونَ وَنَحْيَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ، وَدَرَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَ، وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي
 خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، وَدَرَجَاتٍ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنْتَفَسْنَاهُ

فَاسْتَغْفِرُ رَبِّيَ وَخَرَرْتُ رَاكِعًا وَأَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ وَدَرَجَاتٍ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْقُصُ
 لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَكَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا
 لَهُ الْآيَةَ وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ كَادَى رَبِّي أَنْ يَسْتَنِي الضُّرُودَ أَنْتَ أَرْحَمُ
 الرَّاحِمِينَ وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ
 وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَرَجَاتٍ يُولِيهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزَكَّ الْآيَةَ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ فِي الْحَمَلَةِ وَتُؤْتُونَ
 إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ -

حقیقت از جهات سابق مقرر و محقق شد که وجه احتیاج جوهری استی امکان
 و اعراض ازین جهت قابلتر و محتاج تر اند از آنکه اعراض از افعال و غیره از جهت استی بخواهر
 نیز که محلی است محتاج اند بخلاف جوهر نیز تجرد و عرض نیاده است بر جوهر که عرض لا محلی
 زاین و بنابرین معنی حضرت حق تعالی جوهر را یعنی نفس انسان را در خلقت مقدم است
 بر عرض که عمل است فرمود که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ

حقیقت فعل اختیاری را احتیاج بواجب الوجود زیادت است از ضرطاری از آنکه
 اختیاری سبوق است بخلق و قدرت ارادت اختیار در داعی تحریک اعضاء
 بر وفق داعیه ارادت باز هر کجای ازین جمیع محتاج اند بایجاد و اسباب و علل بجز حصر که آن

جمله منتهی شود بظطر از بخلاف ضطراری که مجرد ایجاد است و چون مختار در اختیار مضطر
 است اختیار عین ضطرار بود و ما کان لهم الخیرة قاعده تعلق فعل که امری است
 بظاهر عین تعلیق است که بظهر دارد و هر دو جهت اگر چه اول حقیقی است و دوم مجازی در
 حد اعتبار اند و باز در هر دو نسبت از حیثیت وحدت کلیه و احدیت جمعی حقیقتی دیگر
 است و در کلام مجید یک فعل را بر سه وجه نسبت فرموده اما نسبت با حق تعالی نظایر چنانکه
 اللَّهُ يَتَوَنَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَنَسِبَ بِأَخْلَقِ قُلُوبِ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكَ التَّوْحِيدِ الْآيَةَ
 و اعتبار بر دو نسبت با هم فَإِن لَّوَهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ أَزَانِكُمْ تَعَذِّبُ عَيْنِ قَبْلِ
 است و همچنان اعتبار نسبت حق بظاهر در مثل وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَوَدَّ أَنْ
 وَكُوشِنَا لَا تِنَّا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا، وَقُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَرَبِّنَا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ
 و اعتبار نسبت مظهر در مثل عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ لَكُمُ الْفَيْسُ
 يَطْلُمُونَ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ لَكُمُ الْفَيْسُ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ لَكُمُ الْفَيْسُ
 نَفْسِكَ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و اعتبار بر دو نسبت در مثل إِنَّ الَّذِينَ
 يَا يَعُونَكَ إِنَّمَا يَعُونَ اللَّهَ، قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي، وَمَا مِثَّتْ
 إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَفِيٌّ - و این مقام خاصه مظهر محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم
 که مسمی است بمقام محمود عسی أَنْ يَتَّبِعَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

حقیقت تحقیق این مقام بسوق استبقار البقره زیرا که جبر و قدریم مجتمع نگردد و هر کدام
 آیه که مشتمل است بر جبر محض و عدم تاثیر باستقلال اشارت بود بمقام فنا فی محض

چنان که دَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ
وَلَنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ وَإِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ،
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ كَانُوا يَتَّبِعُونَ كَمَا يَتَّبِعُونَ آيَاتَكَ
وَأَنْذِرُ قَوْمًا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا وَلَكِنْ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا
وإنذاراً وبقول وبيد واذكر واثارت وبقا مخض وهر كرام که مثل است به حرکت بجز
سكون وگشفت بعد از سر و علم بعد از جهل و غمنا بعد از فقر و هدایت بعد از ضلال اشارت بود با صحت جمع
چنانکه يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ قُمْ فَالْأَقْلَامُ وَالْأَقْلَامُ
أَنَا بَشِيرٌ وَمِثْلُكَ يُرْسَلُ إِلَى الْوَالِدِ وَالْوَالِدُ كَمَا وَآيٌ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى،
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَآخَذْنَا-

حقیقت آنچنان که توحید میان تشبیه و تنزیه یعنی با صفاتی و نفی صفات سلی که لیس
کبیله شئی و هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ علی مراتب انسانیت یعنی مقام محمدی علیه علی الصلوة
و السلام میان نفی اثبات یعنی بقا بعد الفناء فَاَسْتَمِعْنَا كَمَا أَمَرْتُمْ وَبَيَّنَّا الشَّرِيفَ وَالْمَعْرُوفَ لِقَلْبِي
وایمان میان نفی اثبات و تابعاً او نوحی الیک من ربک که الله الاله هو و اعرض عن المشرکین و
اعتقاد میان جبر اختیار که ما اصابک من خزنة فمن الله و ما اصابک من سبئة فمن نفسك
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ احکام افعال و اطلاق افعال میان افراط و تفریط که دین قیوم هر اراط
ستقیم است ما کان ابراهیم یهودیاً و کان نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً از آنکه حامل و خدا
و مظهر وجود اعتدال و حسن است که بعضی ازین اشارت کرده شد از هذا القرآن هدی للذی
هی اقوم و از هذا صراط مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیلہ -

خاتم در ترتیب سلوک توحید چون نخست تعین وجود یعنی در منزل حضرت علم است آنکه قدرت
 آنکه ارادت و منظر انسانی بعد از کلی حقیقی اول وجودی باید یعنی تعین جزوی در صورت نطفه یا
 در صدمی و لحمی آنکه حیات که مبدأ گاهی علم است آنکه قدرت یعنی قوت حرکت و لطیفش آنکه قوت ارادت
 تمیز ضار و نافع و اختیار نافع و کراهت ضار در دفع تعین که عروج بر عکس آن بود پس نخست اختیار مجازی
 و حقیقی از دفع شود بر ضار که ضد است و باب الا عظم موضوع گردد و رِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ وَمَا كُنَّا
 لِنُؤْمِنَ وَلَا نُؤْمِنُ إِذَاقْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَمَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرُ لَأَنَّهُ قَدَرٌ جَبْرِيٌّ قُدْرَتِ
 اختیاری از بر خیزد و بتوکل متصف گردد و عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آنکه رفع صورت
 علم جزئی در عدم کلی تسلیم و كَيْسَلُوا سَيْلًا آنکه تعین عدمی وجود متفلسف شود و بقا در توحید که إِنَّكَ مَعَهُ
 وَأَنْهُمْ مُقْتَبُونَ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّكَ أَتَقَاتُ بَعْدَ
 الْفَارِغِ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ که بوجود حقیقی بی عدم کاین دُونَ فَبِمَا نَنْهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ
 الْأُولَىٰ و علم بی جهل و علمناهُ مِنْ كُدُنَا عِلْمًا و قدرت بی عجز و ارادت بی جبر که لَهُمْ كَأَيُّ شَأْنٍ
 فِيهَا مَوْصُوفٌ گردد و اینجا بود که فَيُبْصِرُ وَيُبْصِرُ عَلَىٰ يَدَيْهِ وَيُخَالِفُ إِلَهُهُ أَحْسَنُ مِنْكَ وَكَيْسَلٌ كَيْسَلٌ
 و ختم این مرتبه بمقام محمدی صلوات الله علیه و آله وسلم که لَفْظُهُ نَهَىٰ بِمَبْدُ بِمَبْدٍ وَانْصَلَاتِي وَنَسَبِي
 وَحَيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ
 إِلَىٰ مَعَادٍ وَكَلَّمَكَ بَدَأَ لَكُمْ تَعْوَدُونَ

باب هشتم در بیان معاد و بیان حشر و حقیقت فنا و بقا

حقیقت چون محقق شد که مبدع جبار است از ظهور استی نیستی معاد عبارت است از ظهور نیستی

درستی چه که مبدأ و معاد متقابلان اند کما بدأنا اول خلق نعيده -

حقیقت ظهوری درستی اظهار ایجاد خلق است و ظهوری درستی انقضا و اعدام و موت
مبدأ چون ظهوری بود درستی اکت برتکم قالوا انبی معاد ظهوری بود در حقیقت خودش
لین الملك الیوم لله الیوم القهار،

حقیقت ظهوری درستی اقتضای بقا منظر کند حکم ظاهری که ذاتی است مرئی را و
ظهوری درستی اقتضای فنا منظر کند حکم باطنی که ذاتی است مرئی را و این دو حال به
نشأین مخصوص است و ما هذه الحیوة الدنیاء الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة اهل حیوان
حقیقت نیست از روی نیستی است نگر دو که حقایق لازم آید فنا و بقا و اعتباری
اند که از تجردات تعینات تباینه متوافقه نموده میشود وجهی انانی است وجهی انانی
باقی است کل شیء هالک الا وجهه،

حقیقت بقا اسم وجود است در مرتبه مظاهری که حقیقی لازم ذات وجود مجازی بحسب
امتداد مظاهری متوافقه و باز بقا اسم ارتفاع تعین است مخصوص این لازم ذات تعین است
ما عندکم یفقد و ما عند الله باقی، تمثیل تعین انار جزئی مثلا بانگسار مرتفع شود و بزرگ
اطلاق فنا و عدم کنند با آنکه بقا آن باقی خوانند و علی بن ابراهیم چون سفال خاک و خاکستر شود
پس بقا اسم همان وجود است که با تعین انانی بوده که در سفال اطلاق میکنند و اگر نه سفال احادیث
گفتند ی باقی فلا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله اصواتا بل انهم عند ربهم یرزقون فحیان
حقیقت ظهور وجود تجلیات وجه باقی چون در مظاهری متوافقه بود اسم بقا که لازم وجود ظاهری است

دران مظهر ظهور کند چه ملائمت و توافق در ظهور خودش یعنی در عالم کثرت مظهر حد و حسن وجه
 باقی اند و باز چون ظهور آن در مظاهر غیر متوافق بود فنا که عدم مظهر است ظاهر گردد و چه عدم توافق
 و مخالفت عدوی درین ظهور مظهر کثرت وجه فانی عدم ممکن است **كُلُّ مَرَعِيهَا فَاِنْ دَكَيْتَ**
وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ فَمِنْ مَرَكِ اَنْ وَجْهَ ظَاهِرِ حَسَنِ دِينِ نَشَاةَ دُنْيَا اِسْتَبْرَكَ اَنْ وَجْهَ
 باطن عقل درین نشاء دیگر قضیه منعکس بود خطی و همی میان ظهور بطون بر رخ حد و است
 تمته این حقیقت در اسم ظاهر باطن گفته شد **وَمِنْ ذُرَّاءِهِمْ بَرَزَخٌ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ** ،
 نکته مسافت میان دنیا و آخرت از مقوله **كَيْفَ اَسْتَمَاتَ مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ** و گفته تابع آن
بُعِثْتُ اَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ، يَوْمَ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيْبًا ،

حقیقت گفته شد که تعیین در هر طریقه همین مبتنی و متحد میگردد و انتفاخر خود متلزم
 انتفاخر است و وجود حق فیاض مطلق است و اهل بصورتی علت است مدت ماده پس عالم
 در هر طریقه همین عدم میگردد و عالمی دیگر موجود میشود **اِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لَصَادِقِ قُرْآنِ الَّذِي نُوَاوِعِمُ**
 حقیقت چون غیر وجود حق جز عدم نیست بصورت رتبت تعینات بله بجملی که مسماست
 بدین عالم نهایتی و انقضی بود تعینات متوافق مجازی انقضائی باشد که آن سمی است به
 طامه الکبری نشاء الاخری لیکن مجوب زبان و مکان بالنظر بنهار چیزی که عمر آن در امور بود
 آنچه تا که گفته شد مگر وقتی که طی زمان و مکان کرده شود **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ**
 قاعده از بحث های زفته روشن شد که قیامه کبری را مثال است اول آنکه در هر طریقه همین
 نسبت یا شخصی نسبت با جمیع عالم واقع می شود **دویم** آنکه مخصوص است بجای بعد از

مرگ اختیاری بحسب ترقی و تجدد احوال و سرعت سربان و کشف اسرار سوم مشترک است
 میان اشخاص انسانی و مخصوص بدین نوع لاجرم موت طبیعی اطامته الکبری نسبت با
 مجموع اشخاص انواع و اجناس بود که زمان بالجملة طی کنند و مَا أَقْرَبُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلْبٌ يَبْجُرُ
 أَوْ هُوَ أَقْرَبُ وَمَكَانٌ بِالْبَحْجَانِ طَى كُنْدُكَ يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَوَادَ السَّمَاءِ
 انْشَقَّتْ، وَوَادَ السَّمَاءِ انْفَطَرَتْ، وَوَادَ الشَّمْسُ كَوْنَتْ الْآيَاتِ

حقیقت چنانکه قوت باطنیت مبدی در معاد پدید می گردد و تعینات از اوضاع
 و هیات برفق ظهور این نشا عارض می شود که قوت عناصر متزاج ایشان انواع و صیغ
 موالیید میگردد و نتیجه که تصویر معانی میکند بخصوص در خواب و ملائکه و جن که با همکمال مختلف
 تشکیل میگردد و همچنان قوت باطنیت معاش نفسی و بدنی در معاد بفعول آیه ظاهر گردد
 و مناسب آن نشا مستور بهم شود بر وفق آن قوت از علم و عمل و خلق و نتیجه آن بود و صور
 و هیئته و اسماء آن در نصوص قرآنی دست چون حور و قصور رضوان و اثمار و انهار و بازا و اصد
 آن ازهار و کثروم و آتش و مالک و چه مناسبت هر یکی از جزایا عملی که مترتب است با آن بر حسب بصیر
 پوشیده نماند و تنگهی اعمال کثرتی علیکم فکشفنا عنک غطاءک نبصرتک الیوم جدید
 حقیقت طول اعمار و خلود اشخاص بحسب توافق مظاہر تعینات و کثرت آن بود مثلاً
 عمر زمان که اجزاء آن یعنی آنات در غایت توافق است دراز عمر تراز افلاک است و همچنان
 افلاک که بسیط اند از عناصر درینیه تراند و عناصر از موالیید جوهر فی الجمله از اعراض و چون
 آخرت و آخر و آخرت در غایت اعتدال توافق اند تا شب در آن واقع می شود لاجرم دایم الوجود

مخلد باشند و انوار به متشابهها و لهم فيها اشراق مظهره و هم فيها خالدون -

تذکره تشابه احوال معاد سالکان که بمقام اتحاد رسیده باشند و بقا حقیقی موصوف گشته و صورت
تضاد اختلاف تعینات بکلیه ازیشان مرتفع شده زیاده از ابرار بوند که اصحاب الیمین اند چنانکه فرمود
مُتَّكِئِينَ عَلَيْهِمُ امْتِنًا يَلِيْنَنَ و اتفاق اختلاف احوال طوائف سگانه از سابقان و اصحاب الیمین و
اصحاب الشمال در سوره الواقع مابل باید کرد تا روشن گردد و اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فِيْ كَيْفٍ قَدْ نُوْنُوْا
يَمْسُوْنَ اِلَّا الْمَطَهَّرُوْنَ تَنْزِيْلٍ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ قاصد نهایت کمال بهر چیزی در و بالقوه حاصل
است بلکه کمالات جمله اشیاء در هر شیء مرکوز است بواسطه تعینات در پوشیده و بالذات زیاده
بما لا یدرین مرتبه منع گردند و بهر آنکه افعال ذات سعی و همی خیالی و عقلی کوشی بمسبب هر کی
بملایم و موافق خویش حاصل شود و فَاِنَّ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا تُخْفِيْ كَلِمَةً مِّنْ قَوْلِكَ فَاعْلَمُ تَعْلَمُ اِنَّ نَفْسًا و
تَعْلَمُ اِنَّ غَيْبٌ حَقِيْقَتٌ چوں هر کی از قوای مدر که بقوه مجموع قوی موصوف گردند و مجموع مدرکات هر کی را
حاصل گردد و حتم که اشرف الطفلات ادراک است بنیات نهایت کمال ادراک خویش بر وجود و بکلیه
باید مرتب کمال بر ظاهر شود معرفت کشف که حصد بصیرت است بر رویه سعی گردد و حَقِيْقَةُ يَوْمِيْنَ نَاصِرَةٌ
اِلَى سَيِّئَاتِكُمْ نَاصِرَةٌ فَذَلِكُمْ حَقِيْقَةُ فِطْرِيْ كَيْفَ لَازِمٌ و وجود است بنسب جبره بطوار نشانین گذار فرمود در هر طور
اورا شهودی خاص حاصل گردید مرتبه از مرتب کمال لفظی آدمی از اسمائی بجد شود و سعی رسید باز در آخر
در مظهر باطن ظهور فرمود اکنون معلوم شود که خط مستقیم و همی در صورت شجره بحقیقه دوری بوده است چه که انسال
نقطه اول یا آخر جز در حرکت دوری صورت نه بند و باز در حرکت و همی اثره محیط بحقیقت نقطه بسیط مجرد است
و نقطه سین و حدت مِنْهُ بَدَأُ و اِلَّا يَعْوَذُ هُوَ اَوْلَى هُوَ الْاٰخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ و هُوَ الْكَلِمَةُ
شَيْءٌ عَظِيْمٌ . و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ، فَلا تُحِيطُ بِاَحَدٍ اِلَّا هُوَ مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا هُوَ
تمت بعون الله الملك العلام حتم الله لنا بما يحسنه نعم المولى ونعم النصير و صلى الله
تعالى على خير خلقه محمد الـ وصحبه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين .

سینچ پونہ

جامعہ

۱۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے
۲۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۳۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۴۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۵۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۶۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۷۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۸۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

۹۔ اردو میں نیا نیا علم رنقاہ اعلیٰ اسلامیہ
جامعہ میں لیا گیا ہے ایک نیا نیا
پہلو ہے جو اردو میں لیا گیا ہے

